

"بخش دوم"
ماتریالیسم تاریخی

رابطه دیالکتیکی
محیط جغرافیایی - طبیعت اولیه
امیر نیک آئین

فصل دوم - طبیعت، جامعه، انسان

درس ۴۶ - محیط جغرافیایی

زندگی جامعه بشر همواره در یک بوم، در یک محیط اکولوژیک، در میان یک محیط زیست یا محیط ویژه جغرافیایی جریان می یابد. اگر یک چنین محیطی که ادامه زندگی بشر را ممکن می سازد وجود نداشته باشد، وجود جامعه غیرممکن می گردد. به هنگام مطالعه جامعه انسانی، نخست این پرسش مطرح می شود: انسان کجا زندگی می کند؟ اجتماع بشری در چه محیطی نشو و نما می یابد؟ معلوم است؛ محیط زیستی که بشر را در برمی گیرد در روی کره زمین، در حدود یک غشاء بسیار نازک از پوسته آن و قشر زیرین آتمسفر و سطح آب ها قرار دارد. عناصر و اجزاء این محدوده اکولوژیک عبارتست از محیط جغرافیایی.

"محیط جغرافیایی" آن چارچوب طبیعی است که در درون آن زندگی جامعه انسانی جریان دارد و اساسی ترین عناصر آن عبارتند از شرایط اقلیمی، خاک، آب و هوا، پستی و بلندی ها، منابع زیرزمینی، کوه ها و دره ها و رودها و مجموعه جهان حیوانات و گیاهان مجاور. محیط جغرافیایی شرط لازم، حتمی و دائمی برای وجود انسان ها است، پایه طبیعی برای فعالیت تولیدی انسان است، شرط ضرور برای ادامه حیات مادی جامعه بشری است. محیط جغرافیایی مجموعه ای است از اشیاء و پدیده های طبیعت بی جان و جاندار که در هر مرحله تاریخی معین وارد روند زندگی اجتماع می شود.

مفهوم محیط جغرافیایی را نباید بطور ساکن و غیر متحول در نظر گرفت. بر عکس مفهوم محیط جغرافیایی را باید کاملاً وسیع، با همه مشتقات و تحولات آن، با تغییر حدود و اهمیت عوامل و اجزاء گوناگون آن در طی اعصار و قرون و با تاثیری که زندگی و عمل نسل های مختلف انسان بر آن باقی گذاشته اند، درک کرد. به عنوان مثال در مفهوم محیط جغرافیایی نه فقط رودخانه هائی که سرزمین را سیراب می کنند، بلکه ترعه هائی که ساخته دست بشر است، نه فقط سواحل آماده برای کشتیرانی، بلکه لنگر اندازهای مصنوعی، نه فقط جنگل ها بلکه جنگل های مصنوعی، نه تنها مراتع طبیعی بلکه چراگاه ها و چمن زارهای ساخته بشر و غیره و غیره وارد می شود. در این محیط جغرافیایی متحول و تغییر یافته است که زندگی جامعه بشر پیدا می شود و جریان می یابد. تاریخ بشریت دنباله ای از تاریخ زمین است. این دو، دو فصل از یک رمان، دو حلقه یک زنجیر، دو مرحله از یک روند هستند. بدون آن محیط جغرافیایی، زندگی بشر غیرممکن است. حتی کیهان نوردانی که هر چه دورتر و طولانی تر این غشاء نازک کره زمین را ترک می کنند با خود تکه ای از این شرایط را به همراه می برند و سفاین فضائی یا ناپیوندهای آنها و پوشش های غواص آسای آنان، حیاتی ترین عوامل این محیط را برای آنها بطور مصنوعی حفظ می کند.

مقوله محیط جغرافیائی در حقیقت بیانگر رابطه همه جانبه بین طبیعت و جامعه، عمل و عکس العمل آنهاست و ما می توانیم آن را "محیط جغرافیائی زیست جامعه انسانی" بنامیم. در این مقطع توجه به دیالکتیک روابط و تاثیر متقابل طبیعت و جامعه اهمیت خاص دارد.

نحوه این تغییر رابطه و تاثیر متقابل به این شکل است که هم زمان با رشد جامعه، از وابستگی های بلاواسطه جامعه به طبیعت کاسته می شود و به وابستگی های با واسطه و غیرمستقیم آن افزوده می شود. توضیح بدهم: انسان در نخستین دوران های تاریخ خویش در درجه اول از محصولات آماده طبیعت یعنی از آنچه که محیط جغرافیائی پیرامون در دسترس می گذاشته و مستقیما قابل مصرف بوده استفاده می کرده و زندگیش مستقیما وابسته به وجود یا عدم میوه ها و حیوانات وحشی و تاثیرمستقیم زندگی آفرین یا مرگ زای شرایطی نظیر سرما و گرما بوده است. ولی هر چه جامعه تکامل می یابد، فاصله انسان از این شرایط و امکانات طبیعی بیشتر شده و استقلالش فزونتر می گردد و انسان می کوشد با کار خود بتدریج و هر چه بیشتر، آنچه را که مناسب ادامه زندگیست فراهم سازد، شرایط پیرامون را مساعد تر نماید، آن را تغییر دهد و بیشتر قابل زیست کند. چرا؟ زیرا که انسان بیش از پیش به قوانین طبیعت و رموز آن و شیوه تاثیر برای تغییر طبیعت و محیط زیست خود و چگونگی بکار بردن این قوانین پی می برد و به این ترتیب قدرت و سلطه خود را بر طبیعت فزونی می بخشد و از وابستگی های بلاواسطه خود به آن می کاهد و تاثیر مستقیم و شدید به عواملی نظیر سرما و گرما، باران و سیل، خشکسالی و طغیان و غیره را کاهش می دهد.

اما از سوی دیگر و طی همین روند شناخت طبیعت و قوانین آن، جامعه بشری تماس مرتبا بیشتر و ژرفتری با طبیعت می گیرد و انسان مرتبا عناصر تازه و متعددتر و روندهای گوناگون تر و پرشمارتری از طبیعت را به حیطة فعالیت خود می کشد. چنین است که بتدریج نیروی ثقل، ریزش آب، مغناطیس، برق، عناصر تجزیه شونده اتم، حرارت های بسیار خرد و کلان، قوانین نجومی، حالت پلاسمائی ماده، اشعه لیزر و غیره و غیره وارد در حیطة فعالیت جامعه بشری می شود. نتیجه عمل این عناصر هر چه پرشمارتر آن است که وابستگی های با واسطه جامعه و طبیعت بیشتر می شود. درجه استفاده جامعه از اجزاء محیط جغرافیائی فزونی می گیرد و بگرانی مناسبات و هم پیوندی بین انسان و طبیعت افزوده می شود و خود مفهوم محیط جغرافیائی و روابط و وابستگی های اکولوژیک مرتبا پرمحتوی تر می شود. بدین ترتیب طبیعت و جامعه در یکدیگر تاثیر می گذارند، به یک دیگر وابسته اند و یک واحد دینامیک را تشکیل می دهند. همه اینها، اهمیت محیط جغرافیائی زیست را در زندگی بشری نشان می دهد.

از آنچه گفتیم معلوم شد که محیط جغرافیائی بخشی از طبیعت است ولی سریع تر از طبیعت در مجموع خود تغییر و تحول می یابد. زیرا در محیط جغرافیائی و نه در سراسر طبیعت است که مستقیما آثار عمل جامعه ظاهر می شود و هر نسلی به نوبه خود در آن عمارتی نو می سازد و وقتی می رود و منزل بدیگری می پردازد، مهر فعالیت خود را بر جبین آن باقی می گذارد. ژرفای گستردگی این تاثیر وابسته به سطح تولید در هر مرحله تاریخی مشخص از تکامل جامعه است. هر چه جامعه به پیش می رود این تاثیر عمیق تر و پر دامنه تر می شود. طبیعت بکر در همان حالت دست نخورده خود نمی تواند همیشه نیازهای روز افزون تولید و مصرف را برآورده سازد. بهمین جهت انسان ها طبیعت را تغییر می دهند و محیط مناسب و لازم و مورد احتیاج را بوجود می آورند. بدین ترتیب انسان نیرومندترین عامل برای تغییر و تحول محیط جغرافیائی است. اما ابعاد و خصلت و شکل این تغییر وابسته به سطح تکنیک و نظام اجتماعی موجود است.

مارکسیسم حیطة و دامنه و ژرفای تاثیر متقابل محیط جغرافیائی بر جامعه و جامعه بر محیط جغرافیائی را بخوبی روشن می کند. آن مدعیانی که بر مارکسیسم به اصطلاح خرده می گیرند که گویا به اهمیت عوامل طبیعی و محیط جغرافیائی واقف نیست آب در هاون می

کوبند، برعکس، مارکسیسم تنها علمی است که بطور دقیق و علمی به نقش و اهمیت محیط جغرافیائی- آن چنانکه هست- آشنا است و جوانب مختلف آن را درست بهمان اندازه که هست در نظر می گیرد.

مارکسیسم می آموزد که محیط جغرافیائی می تواند اثر دو گانه ای بر تکامل جامعه داشته باشد. شرایط طبیعی مناسب نظیر آب و هوای متنوع و مورد نیاز، وجود سنگ های معدنی و منابع طبیعی، جنگل ها و رودخانه ها، به تکامل آن و به آهنگ سریع رشد آن کمک می کند. برعکس شرایط نامناسب و فقدان آن عواملی که برشمردیم، موانعی در راه این تکامل ایجاد می نماید و موجب کند شدن آهنگ رشد می گردد.

تأثیر محیط جغرافیائی تنها به کند شدن یا تند کردن آهنگ رشد کشورها و ملل محدود نمی شود، بلکه در موارد متعددی تأثیر قاطع در تکامل رشته های جداگانه اقتصاد باقی می گذارد. مارکسیسم با ذکر اهمیت محیط جغرافیائی و نشان دادن تأثیر و نقش آن، در عین حال ثابت می کند که محیط جغرافیائی عامل قاطع و تعیین کننده در تکامل جامعه نیست. مثلاً علت عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی را نمی توان در شرایط طبیعی و محیط جغرافیائی جستجو کرد. کافی است به مین ما ایران، این سرزمین امکانات شگرف و سرشار از انواع و اقسام ثروت های زمینی و زیرزمینی و دارای آب و هوای متنوع، که به علل دیگری در زنجیر نو استعمار نگه داشته شده و از رشد سریع و سالم بی بهره مانده نظر افکنیم.

در بین متفکرین بورژوازی عده ای اهمیت محیط جغرافیائی را مطلق کرده و در جامعه شناسی مکتبی بنام "دترمینیسم جغرافیائی" بوجود آوردند که محیط جغرافیائی و حتی برخی از عناصر جداگانه آن، نظیر آب و هوا و وجود رودخانه را عنصر تعیین کننده در تکامل جامعه می دانند. در عصر امپریالیسم این تئوری به شکل نظریه ای موسوم به "ژئوپولیتیک" درآمد و وسیله ای برای توجیه سیاست تجاوزکارانه امپریالیست ها گردید. مثلاً نمایندگان این نظریه در آلمان هیتلری با طرح مسئله کاذب "فضای حیاتی" ادعاهای ارضی خود را بر سرزمین های ملل همسایه و سیادت بر جهان پیش کشیدند. برای رد نظریه "نقش قاطع محیط جغرافیائی در تکامل اجتماع" کوچکترین مراجعه به واقعیت و توجه به تغییرات اجتماع که در یک سرزمین واحد با حفظ کم و بیش محیط جغرافیائی پیش می آید. یا سرزمین های دارای شرایط اقلیمی و محیط جغرافیائی تقریباً مشابه ولی دارای سطح تکامل و نظام های اجتماعی- اقتصادی گوناگون کفایت می کند. مثلاً مقایسه ای انجام دهید بین جمهوری های شوروی قفقاز با ترکیه و ایران، یا بین کشورهای اروپای مرکزی که در سیستم های اجتماعی مختلف و در مراحل متفاوتی از تکامل جامعه هستند ولی در شرایط مشابه طبیعی بسر می برند. با تمام اینها، عامل محیط جغرافیائی تأثیر جدی در تند یا کند کردن سیر تکامل و آهنگ رشد جامعه و در تعیین شکل ظاهری تمدن ها و در وجود رشته های جداگانه اقتصاد دارد. تأثیر محیط جغرافیائی همیشه از راه شیوه تولید اجرا و عملی می شود.